

حدود ۸۲ سال پیش، سنگی به موزه حرم آمد که به سنگ قبر امام رضا(ع) معروف شد

کشف کتیبه ۹۰۰ساله از عتیقه‌فروشی در تهران

سیده نعیمه زینبی ا سال هاست یکی از زیباترین و بهترین کتیبه های سنگی آستان قدس که به نخستین سنگ قبر امام رضا(ع) شهرت یافته . در موزه حرم می بینیم ولی از سرنوشت آن چیز زیادی نمی دانیم. وقتی در دل گمانه ها و گمان ها می رویم، متوجه می شویم این سنگ ، سرگذشت پیچیده و درازی را پشت سر گذاشته تا به این نقطه رسیده است. این سنگ گم‌گشته در سال ۱۳۲۱ خورشیدی به حرم می آید تا امروز یکی از میزبانان ما در ساختمان موزه باشد. روایت امروز، درباره پیدا شدن این کتیبه و داستان های آن است.

- دیدار با یک کتیبه تاریخی در موزه

در میانه خرداد که تیغ تیز آفتاب بی پروا به زمین هجوم آورده ودانه‌های عرق از سر و صورت زائران حضرت‌شره می‌کند، راه موزه حرم را در پیش می‌گیریم و خودمان را به ورودی آن می‌رسانیم. از هرم آفتاب تا خنکای سایه سقف بلند موزه فقط چند ثانیه فاصله است. مقرنس‌های اویزورودی سقف و سنگاب خوارزشاهی با یک کوله بار تاریخ، نخستین جلوه‌های موزه است که چشم ما را به خود فرا می‌خواند.

سمت چپ، طبقه همکف جایی که موزه تاریخ حرم رضوی از سال ۱۳۷۸ در آن برپا شده، همان مکانی است که در انتظار مشتاقان حرم مطهر رضوی است تا روزگاری را که بر آستان دوست گذشته روایت کند. گوهر ارزشمندی که ما به دنبال آن هستیم یک قطعه سنگ است که نهصد سال زندگی را از سر گذرانده و چند دهه اخیر از عمر گوهر بار خودش را در آغوش موزه بوده است. کتیبه‌های طلایی اولین ضریحی که بر گرد خانه دوست حلقه زده است، نخستین میزبان ماست. این کتیبه‌ها از ضریح چوبی حریم یار جدا شده‌اند و مدتی را هم در خزانه بانک ملی در تهران به امانت بوده‌اند و سرانجام در دهه ۲۰ به خانه خود بازگشته‌اند و از آنجایی که ارزش تاریخی داشته‌اند به موزه سپرده می‌شوند تا از آن نگهداری شود. در میان کتیبه‌های طلادر دومین محفظه شیشه‌ای، یک کتیبه سنگی نیز خیزندمایی می‌کند. همین که چشمان ما‌هو می‌افتد از نشانه‌ای که پیش از آن درباره‌اش خوانده‌ایم، می‌فهمیم گم‌شده‌مان در همین مکان آرام گرفته است و آنچه در جست‌وجوی آن هستیم، همین سنگ است که شکوه، قدمت و اصالت را در چهره خود عیان دارد. در ردیف شماره ۶ راهنمای مکتوب این ویترین، درباره این سنگ نوشته است: «سنگ مقام امام رضا(ع). از جنس مرمرسفید، دوره سلجوقی، اثر عبد... بن احمد فره در ۵۰۱ شمسی، ابعاد ۴۰ در ۴۰ سانتی متر، محل ساخت: (احتمالا) یزد.»

- گم‌شده پیدا می‌شود!

این کتیبه باارزش حدود ۸۲ سال است در گوشه‌ای از موزه آرام گرفته، اما زندگی ناآرامی را پشت سر گذرانده است و حتی در مقطعی از زمان گم می‌شود و بالاخره در تیر سال ۱۳۲۱ خورشیدی باسلام و صلوات‌راهی مشهد می‌شود. ماجرا از این قرار است که در این تاریخ روزنامه آزادی خبر از پیدا شدن یک کتیبه عتیقه در مغازه یکی از عتیقه‌فروشان تهران را می‌دهد. بخت با ما یار است که این کتیبه کشف می‌شود و با پرداخت مبلغی به فروشنده آن، در ایران می‌ماند و مانند کتیبه‌های سنگی دیگر از موزه فریرگالری واشنگتن و دیگر موزه‌های جهان سر در نمی‌آورد. در خبر جریده مذکور آمده است: «یک قطعه سنگ مرمر با کتیبه خط‌کوفی به تاریخ سال ۵۱۲ هجری قمری اخیرا در تهران نزد یکی از عتیقه‌فروشان یافت شده بود ... سنگ مزبور در مقابل انعامی که به دارنده



آن مرحمت شد اخذ و به وسیله آقای حسین شبیانی ...

به مشهد فرستاده شد که به آستان قدس تقدیم گردد.»

- آندره گدار و تأیید اصالت سنگ!

تصمیم خیلی زود بر این مدار قرار می‌گیرد تا این کتیبه سنگی ارزشمند را به آستان قدس تقدیم کنند. نیابت تولیت وقت نیز دستور می‌دهد که مجلسی در دارالضیافه شکل بگیرد و ریاست تشریفات آستان قدس از علما و رؤسای ادارات و بزرگان شهر دعوت می‌کند تا در این مراسم شرکت کنند. ساعت ۵:۳۰ عصر روز دوشنبه در این گردهمایی، در یک جبهه ظریف گشوده می‌شود تا از این سنگ تاریخی رونمایی شود. افراد حاضر در این جلسه با دیدن این کتیبه از مسئولان تقاضا می‌کنند که آن را در مقام اصلی خود در محراب بالای سر نصب کنند. البته در ادامه خواهید دانست. این نظریه خام است و فقط بر اساس حدس و گمان آن را به محراب بالای سر حضرت نسبت می‌دهند. این بزم با سخنرانی رئیس تشریفات درباره این کتیبه‌ها ادامه پیدا می‌کند. خوانش این خطابه از این جهت مهم است که گمانه‌های ابتدایی پس از کشف آن درباره چگونگی خروج آن از مشهد، تاریخ کتیبه و اطلاعاتی از این دست را بیان می‌کند. در بخشی از این خطابه می‌آید: «یک قطعه سنگ در طهران یافت شده است که خطوط روی آن می‌رساند سابقا این سنگ متعلق به آستان قدس رضوی بوده و بعد ا در اثر حوادثی از آستان قدس خارج شده است. موضوع مورد توجه خاص قرار گرفته و با مراجعه به آقای گدار باستان شناس اصالت و قدمت سنگ



محمود ولی میرزا پسر فتحعلی شاه که آن وقت والی خراسان بوده تعمیر و تزئین شده ممکن است در موقع تعمیر به واسطه تغییر وضعیت محراب سنگ را از جای خود برداشته و در فتنه سالاری که ااثیه آستان قدس به یکی از حجرات صحین گذاشته‌اند و به غارت رفته، این سنگ هم به یغما برده شده باشد و این نظریه احتمالی است و تحقیق در آن به عهده صلاحیت ارباب بصیرت و اطلاع است.»

درباره فتنه سالاری که خروج سنگ از مشهد را به آن زمان نسبت داده‌اند، نیز می‌توان گفت مقدمه این اتفاق به زمان حکومت آصف الدوله، دایی محمدعلی شاه در خراسان باز می‌گردد. آصف الدوله، محرک و سلسله جنیان فتنه است و با تحریک او پسرش حسن خان معروف به بر شهر مشهد نیز مسلط می‌شود. حمزه میرزا برای مقابله با او و دفع شرش از خراسان عازم این دیار می‌شود و سالار با دوازده هزار توپ و هزاران سرباز سواره و پیاده نظام در مشهد سنگر می‌گیرد. سالار، حاج میرزا عبدالله خوبی متولی مرقد حضرت رضا(ع) را دستگیر می‌کند و در مسجد گوهرشاد به قتل می‌رساند و اموالش را به یغما می‌برد و ابراهیم سلطان داروغه شهر را نیز تکه‌تکه می‌کند. در این زمان حمزه میرزا به مشهد می‌رسد و به مهاجمان می‌تازد و شهر را از سالار و یاران شورشی اش پس می‌گیرد. البته کشمکش با سالار تا سال ۱۲۶۶ قمری که او کشته می‌شود، ادامه پیدا می‌کند. طبق خطابه‌ای که در روزنامه آزادی به چاپ رسیده، این سنگ در زمان شورش به غارت رفته است و به مرور زمان و طبق اتفاقاتی که از آن بی‌خبریم سر از عتیقه‌فروشی تهران درآورده است.

- سنگ متعلق به مسجدی در یزد است!

افزون بر آنچه گفته شد، روایت‌های دیگری نیز درباره این سنگ وجود دارد. بعضی از آن به عنوان سنگ قبر قدیم مزار حضرت رضا(ع) یاد می‌کنند که در قرن هشتم با احتمالاً در زمان صفویه که سرداب مقدس به وجود آمد از روی مزار برداشته شد. این روایت آن قدر جدی است که به میان کتاب‌ها و مقالات هم راه پیدا کرده است. غلامرضا عطاردی در کتاب «تاریخ آستان قدس رضوی» درباره این کتیبه چنین نوشته است. در مقاله‌ای هم که در نشریه نامه آستان قدس در فروردین سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده، فردی به نام ع. شبیران از این کتیبه به عنوان سنگ مزار حضرت ثامن یاد می‌کند. رسول معفریان در مقاله‌ای با نام «سنگ مقام، نه سنگ قبر» درباره این کتیبه سنگی نوشته است: «این سنگ، نه سنگ قبر امام رضا(ع) بلکه سنگی است که در سال یادشده یعنی سال ۵۱۶ در دورانی که شهر یزد در اختیار آل کا کویه شیعی بوده، تراشیده شده و در محلی که به عنوان مشهد یا قدمگاه امام رضا(ع) در یزد بوده، نصب شده است. بنابراین، این سنگ را نه سنگ قبر بلکه از این پس می‌باید «سنگ مقام» نامید.»

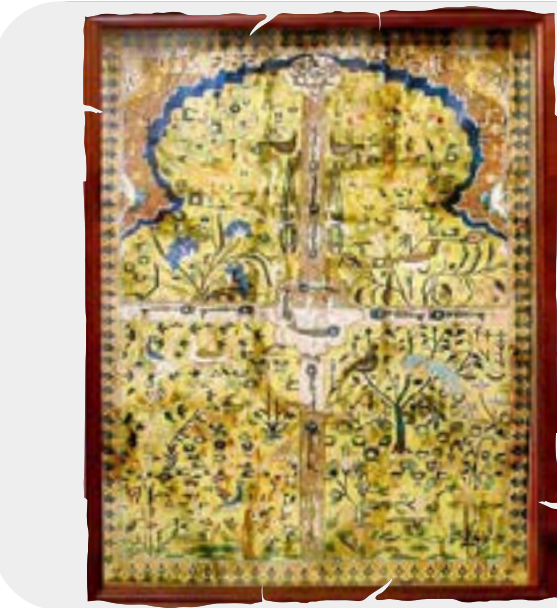
البته گویا دکتر ایرج افشار، پژوهشگر برجسته فرهنگ و تاریخ ایران چنین ادعایی را تأیید می‌کند و این سنگ را با سه سنگ دیگر که از آثار حجاری قرن ششم در یزد است، مقایسه می‌کند و با توجه به مشابهت میان کتیبه‌ها، این سنگ نوشته را متعلق به مسجد فرط این شهر می‌داند. این مسجد در خیابان امام خمینی(ع) یزد واقع شده و به مسجد یا مشهد علی ابن موسی‌الرضا(ع) شهرت دارد. طبق بررسی‌های کارشناسی و گمانه‌های دکتر افشار، به احتمال بسیار زیاد سنگ مقام به این مسجد تعلق دارد. اگر نظر این پژوهشگر برجسته را بپذیریم باید اطلاعات اولیه در روزنامه آزادی درباره خروج سنگ نوشته از مشهد در زمان فتنه سالار و دیگر گمانه‌های مربوط به آن را رد کنیم.

- گذشته، درباره تاریخ آن چه گفته است؟

در این سخنرانی درباره تاریخ این سنگ نیز صحبت می‌شود. سخنران درباره محتوای آن می‌گوید: «به طوری که ملاحظه می‌فرمایید از عبارتی که روی سنگ نقر شده، معلوم می‌شود در تاریخ ۵۱۶ هجری ابوالقاسم احمد ابن علی ابن احمد العلوی الحسینی پس از تعمیراتی که در بقعه مقدسه نموده این سنگ را تهیه و تاریخ تعمیرات را تعیین و آن را در یکی از دیوارها نصب کرده بوده و این سنگ عمل عبدا... ابن احمد است.» گویا آن زمان تحقیقات تاریخی نیز برای سنگ پیش گرفته می‌شود تا هویت واقف آن معلوم شود. گویا مطالعات آن زمان نیز محققان را به این نتیجه می‌رساند که این سنگ به یکی از محراب‌ها تعلق دارد و از عبارت «هذا مقام الرضا» نیز برداشت می‌کنند که مقصود محراب بالای سر حضرت است که ایشان در آن نماز گذارده‌اند.

- فتنه سالار و گمانه سرقت سنگ در آن زمان

درباره دلیل جابه جایی سنگ نیز گمانه‌هایی زده می‌شود. رئیس تشریفات یکی از این گمانه‌ها را چنین توصیف می‌کند: «چون مسجد مزبور توسط مرحوم



منابع: اخبار خراسان در دوره محمدرضا شاه پهلوی، پژوهش و گردآوری، سید مهدی سیدقطبی مقاله سنگ قبر یا سنگ مقام، نوشته رسول جعفریان کتیبه‌های سنگی موزه آستان قدس رضوی، تألیف میثم چالکی نگاهی به فتنه سالار در خراسان، اثر عمادالدین فیاضی اسناد موجود در مرکز اسناد آستان قدس رضوی



نخستین دیدار یک سیاست‌مدار فراری با حرم مطهر امام رضا(ع)

هیچ بنایی در جهان زیاتر از حرم امام رضا(ع) نیست



فرخدا خرداد سال ۱۳۲۷ خورشیدی «دکتر صادق رضازاده شفق» یک یادداشت برای روزنامه «آفتاب شرق» می‌فرستد که در آن، از تجربه زیارت حرم امام رضا(ع) برای اولین بار گفته است. تجربه‌ای که به گفته خودش به خاطر فرار او از کشور (در سال ۱۲۹۱ خورشیدی) و دوری از وطن، برای سال‌های طولانی محقق نمی‌شود.

او که گویا حوالی غروب یکی از واپسین روزهای بهار از سمت خیابان تهران وارد مشهد شده است، چنین می‌نویسد: «از منتهی‌الیه آن (خیابان تهران) برق لامع گنبد و مناره‌های طلاپوش حضرت رضا(ع) انعکاس آخرین اشعه آفتاب مغرب را به چشم‌های خسته و آرزومند ما انداخت. تو گویی بی‌اختیار احرام بستیم و هر چیز دیگر را فراموش کردیم. متوجه بقعه‌ای شدیم که کانون توجه کوروها شیعه است و از دور عرض سلام و نیاز و احترام را تقدیم آن آستان ملائک پاسبان نمودیم. فردای آن روز اول وقت برای زیارت حرم شریف شتافتیم. سردر عظیم و طاق معلای کاشی‌که ظرافت را با عظمت و صنعت را با روحانیت، یکجا جلوه می‌داد، نمایان شد.

عبور از زیر این طاق بلند و ورود به صحن وسیع، که در و دیوارش سراپا نقش و نگار و خطوط و تزییناتش نخبه آثار بود، ما را غرق سرور کرد و در برابر آستان قدس مجذوب و مسحور نمود. تماشای نقاشی پررپهای کاشی‌ها که نمونه حذاقت و معرف صنعت ایرانی بود و از هر نقش بدیع آن رموز ایمان جلوه می‌کرد، ما را غرق تحیر کرد.»

- گشتی در باغ کاشی‌های روضه منوره

دکتر صادق رضازاده شفق سپس وارد حرم می‌شود و پس از توصیف زیبایی‌های رواق‌ها و روضه منوره، تأکید می‌کند که هیچ بنایی در جهان، از تاج محل بگیرد تا واتیکان، به زیبایی حرم مطهر امام رضا(ع) نیست،

«با این حال بهت‌زده» و خضوع و اعجاب، به مدخل حرم شریف که قرن هاست شاهان و بزرگان بسیاری در آن زانوی خشوع بر زمین نهاده‌اند، داخل شدیم. از درهای نقره و طلای منقوش و نفیس گذشتیم و روی مرمرهای صاف و گران بهار رفتیم. داخل رواق‌های پهناور و مرتفع که گنج‌بری‌ها و آیینه‌کاری‌ها و کاشی‌سازها، مرمرها و خطوط اشعار و آیات، آنجا را مظهر ذوق صنعت و مرکز احترام و روحانیت قرار داده است، چرخیدیم و به یک‌باره خود را برابر در زیبای زرین ضریح مطهر یافتیم. مردمانی از ملل و طوایف گوناگون عالم مجذوب و بی‌اختیار و خاضع و بی‌قرار در آنجا دست به سینه ایستاده بودند و با صدای لرزان «أدخل یالله أدخل یا رسول...» می‌گفتند. شاید در همه عالم بنایی بدین عظمت و زیبایی که هر طاقی از آن را بزرگی (شاهان و بزرگانی) ساخته یا تعمیر کرده است، وجود نداشته باشد. نه تاج محل به این درگاه بلند می‌رسد و نه واتیکان و نه کلیسای سن پترزبورگ و مسجد ایاصوفیه و نه جامع الحمراء و نه امثال آن‌ها. حرمی [را پیدا نمی‌کنید] که هجوم دشمنان و تاخت‌وتاز مغولان و ازبکان بنیان آن را ویران نکرده باشد. حتی تیرها و توپ‌های روس‌های سی سال قبل آن را آسیبی نرسانده است. تنها، نشانه‌های آن ستمکاران و خون‌خواری آن اقوام را بر سینه خود حک کرده و برای عبرت اخلاف نگه داشته است.»

او در ادامه هم می‌گوید: «صدها رائر بیدل از زن و مرد با صورت‌های مجذوب و پریده که نور خضوع، نیاز و ایمان در اغلب آن‌ها پیدا بود و با تعلق و توجه خاصی اطراف ضریح را گرفته [بودند] و طواف [می‌کردند] و آن راهزها که پیش پدر و مادر نمی‌گفتند، به زمزمه برای او (امام رضا(ع)) می‌گفتند و دردهای خود را شرح می‌دادند و حق خود را از آن کانون حق به تضرع می‌خواستند و از مصائب ایام و دور روزگار و ستمکاری اشرار و زبونی و ناکامی ابرار سخن می‌گفتند و شکایت می‌کردند و بعضی بعد از دعا و زیارت در حال بهت و جذبه فرونشسته و به روی مرمرهای نفیس زیبایی که با صورت و لب انسان صاف گشته و رگ‌ها و گل‌های باطن خود را جلوه داده‌است، پیشانی به سجده می‌نهادند و هر یک با یک انشراح (شرح) صدر و سعه قلب برمی‌گشتند و جای خود را به دیگری می‌دادند.»

- مشهد، قلب تندبه جهان

رضازاده با دیدن این صحنه‌ها یک نتیجه‌گیری زیبا دارد که در آن، مشهد را قلب تندبه جهان می‌خواند: «پیش خود گفتم، اگر هم بر فرض محال، زیر این قبه بلند و بقعه عظیم، روحی و معنویتی نبود، باز توجه و خضوع این همه نفوس (جمعیت) که از اقصی بلاد آسیا و افریقا، از فیلیپینی و جاوه‌ای، چینی و هندی و حبشی، طرابلسی و مراکشی، مغول و ترک و ایرانی به این نقطه می‌شتافتند؟ زبان حال این همه اقوام و ملل چه می‌گوید؟ می‌گوید، قوام عالم و دوام بشر، تنها به حق پایدار است.»

- درباره صادق رضازاده شفق

امرا رضازاده شفق کیست و چرا از ایران فرار می‌کند؟ رضازاده شفق پژوهشگر، مترجم و عضو فرهنگستان ایران، متولد ۱۲۷۰ خورشیدی در تبریز بود که زندگی‌اش پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان و برقراری حکومت مشروطه، زیر و روی شد. او که در آن دوران محصل دبیرستان است، همراه چند تن از آزادی‌خواهان انجمنی به نام «جمعیت وطن‌خواهان» تشکیل می‌دهد و در ادامه هم روزنامه «شفق» را منتشر می‌کند. اما یک سال پس از اشغال تبریز به دست قوای روس (در سال ۱۲۹۰ خورشیدی) ناچار می‌شود که به صورت مخفیانه به امپراتوری عثمانی برود و برای سال‌ها در آنجا زندگی کند. او بعدها به ایران باز می‌گردد، ادامه تحصیل می‌دهد، دورانی برای مطالعه تاریخ و فلسفه به برلین می‌رود و در نهایت نیز در سال ۱۳۴۲ با رتبه استاد ممتاز از دانشگاه تهران بازنشسته می‌شود. ناگفته نماند او نخستین نماینده ایران است که در سال ۱۳۲۸ خورشیدی و به دعوت کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به آمریکا می‌رود تا درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن ایرانی در دانشگاه‌های این کشور سخنرانی کند.